

فرینک

کوی

<p>ک با و</p>	<p>چه از گونه مردم و چه از شکار</p>
<p>که - بازیر و های نهفته بجم</p>	<p>و میوه و گیاه -</p>
<p>و کلام کس است و</p>	<p>کوی - یکی از چند بخش شهر کی و کلام کس است و</p>
<p>را کوی و اینروزها (محل) می نیز بیک بجم روشنکر است</p>	<p>را کوی و اینروزها (محل) می نیز بیک بجم روشنکر است</p>
<p>کویند و بجز این چه های بسیار که (بیانیه) باشد همچون در این</p>	<p>کویند و بجز این چه های بسیار که (بیانیه) باشد همچون در این</p>
<p>شرواد (سعدی) گفتم لب</p>	<p>دارد همچون - راه - رسته -</p>
<p>ترا که دل من تو برده -</p>	<p>کزرگاه - کلا - وه - آباد چه -</p>
<p>گفتا که ام دل چه نشان</p>	<p>شهر - بلوک - کوره - پرکنه</p>
<p>و باها س</p>	<p>کشور - که بازی آنها را بطریق کی کجا که برد - و باها س</p>
<p>دوشمان مه است</p>	<p>جاده - معبر - محله - قریه - قصبه آشکار دوشمان مه است</p>
<p>چنانکه کمتر کو چکتر و متر بگتر</p>	<p>بلده - ضلع - حصه - ولایت - چنانکه کمتر کو چکتر و متر بگتر</p>
<p>را گویند و بازیر و های</p>	<p>مملکت میگویند -</p>
<p>آشکار کاشه گاه است</p>	<p>آشکار کاشه گاه است</p>

فرهنگ

کنز کی کیا کیفر

چنانکه گاهدان را گاهدان نیز پادشاه بزرگ است -
 گویند - کیا - پادشاه بزرگ و بزرگان
 کهنتر - کوچکتر را گویند -
 کهرکی - درهند دروازه کوچکی در گاه شاه را گویند و نیز کهر
 را گویند که در میان هر دو آبادی و شایسته باشد کیا
 دروازه بزرگ شهر باشد میخوانندش -
 کهن - بپیش روزگارهای کیبانو - زن بزرگان و
 پیشین و پیرسالخورده و پادشاهان را گویند چم
 هر چه باستان (قدیم) باشد کدبانو نیز آمده -
 آنرا کهنه نیز گویند کیش - (دین و مذهب)
 ک بامی است -
 کی - در کدام است محام و کیفر - با افزاه را گویند
 در چه گاه چم آنت و نیز بچم که سزای بدی باشد -

فرنگ

کینت کیندور کینه جونی گاز

ل

(مکافات عمل) که از کسی باو برسد در

کینت - چرم ساخته و پودا خسته گذارد و هرگز آنرا فراموش

خوشترنگ را گویند نکند تا او خود را ازو

کین و کینه - آن نماند و او را بسزا نماند

نیرونی است در مرد که او کینه جونی - تازس

را آماده میدارد برای بد (استقام) -

کردن بکسی که با او بد

کرده است - در چقه هژدهم دروا

کینه تور و کینه جوو کاف فارسی

کینه خواه - کیکه با بالف

بدکننده خود پای ستیزش گاز - یک گونه امبرست که

نهد - آهنگران و زرگران یا خود

کینه ور - کیکه هر چه کار و بهنش بسته به

فرهنگ

گاسنج گام گادوم گاه

توپال است باید داشته باشد.	گاه راه رفتن چنانکه بام دور
گاسنج - بچم پرواک	میان دو دست است گاه
است که این روزها ^{است} گادوم - هر چه بپوشد و	بغل کشادن -
سیکونیدش چه آن ^{است} آواز	گادوم - هر چه بپوشد و
که از دیدن آن هر هنگام	گادوم قبی - غرگاد را بین
از شبان روز شناخته	گاورو - آنجای سرتیب
میشود و آن آینه است	است که از لب چاه گاه
از گاه که بچم هنگام است	برای رفتن گاه هنگام بالا
وسنج که کننده ^{است} سنجید	کشیدن دول از چاه
است و با از آمیزش	سیازند -
آفاده است -	گاه - بچم تحت و هنگام
گام - دوری میان دو پا ^{است}	بویره روزگار است که در

فرهنگ

گابهواره

ماری (سر وقت و عصر)	اندکی پس از نیمه شب
ینامند و هر دو چشم نختین	میشد و بچم (عصر) نیز گفته اند
ازین شرود برمیآید که من	ای مهرگان ز گاه فریدون
خود گفته ام و آن در دیوانه	نمدا رب تا گاه شاه دیده از
نوشته شده بود که هنگام	خسروان هزار و بچم جا
بازگشت از فرنگستان با	و بامداد و بامداد نختین
برخی دیگر چیزهای گرانها نژاد	که آنرا بگاه نیز گویند هست
باغی که در آشنانه داشتند بزرگ	بچم جای همچون رزم گاه و
رفت و دیگر بدست نیاید	و ادگاه و مانند اینها
زان پیشتر که (خیمه) زند شاه	گابهواره و گهواره کت
رعید) از نهان نهاد در دیوان	کوچکی است که در پیکره او
(اصح) گاه - و آن در سا	است و بچه گان را در آن
گفته شد که گردش سال	خواهانیده باد میدهند

فرنگ

گراهنها

کچکاری کر

گت

گر - سازنده هر چیزی که با آن	گ باب
چیز یا نیست که از آهن باشد	گبت - با زیر کشور (مصر) گفته شود همچون آهنگر که سازنده را گویند.
گرامی - ارجمند و (غزیر)	گ با چ
هر چیز سنگین را	گج - یگگونه آهک است که نمی پزند و برای استوار
دو شمان اردان	گتوار گویند و دو شمان اردان
و آن بدینگونه است	گت و نیز برای سفیدکاری دیوار که بهائی بر یک چیز نهند
که ارزشش آن نداشته	گت با بکار میبرند -
باشد چنانکه ارزان است	گت کچکاری - آن کار است که
ارزشش بیش ازها	گت در کاخ از گچ و بر کچ کرده که ارزشش بیش ازها
باشد که بر آن نهاده اند	گت میشوند -
گراهنها - هر چیزی که بسازد	گت با ر

فزینگ

گرانی گرواب گرواگرو گروآوری

ارز باشد آنرا ارزنده هم گویند و دریا هر جا که از جاهاست	گرانی - سنگینی و دوشمان دیگر گوید است گرواب
ارزانی است که آنرا تنگی نیز گویندش	که (قحط و غلا) باشد میگویند گرواگرو - بازیر آنت است که
گرایش - (تمایل و میل) - در تازی (دور و اطراف)	سوی چیزی است - گویندش -
گراییدن (میل) کردن و گروانگیزی - سنگ اندازی	(تمایل) شدن است را به بین نزدیک همان چم
گروی باشد (دور) و پیرو گروآوری - بازیر فراهم	هر جای است که بهمان گونه نمودن هر چیز است در یک
گروی مانند بود -	جای و آنچه بتازی (تهیه و
گرواب - بازیر از روخانه تدارک) گویند -	

فینک

گروش گردن نهادن گردونه گردون

گروش - باز بر گردیدن چرخ نمودنت	گروش - باز بر گردیدن چرخ نمودنت
و هر چه مانند آنست و آنچه (سیر و تماشا) و همانند آنها است -	گردونه - راه های میان کوهستان
را گویند و بچم (انقلاب) است	گردون - یکی از نامهای آسمان
گرد کردن - فراهم و انداخته و روزگار است (باباطاهر)	گرد کردن - فراهم و انداخته و روزگار است (باباطاهر)
و (جمع) کردن است -	گرد کردن - فراهم و انداخته و روزگار است (باباطاهر)
گرد گرفتن - باز بر بچم در میان	گرد گرفتن - باز بر بچم در میان
گرفتن است که خجالیدن	گرد گرفتن - باز بر بچم در میان
باشد بازی (محاصره)	گرد گرفتن - باز بر بچم در میان
گردگیری - همان خجالیدن	گرد گرفتن - باز بر بچم در میان
است که (محاصره) باشد	گرد گرفتن - باز بر بچم در میان
گردن نهادن (قبول کردن) است پامی به نیروی مرد	گردن نهادن (قبول کردن) است پامی به نیروی مرد
و (راضی) شدن و (تسلیم) بر آید ز جای به درش به چنان	گردن نهادن (قبول کردن) است پامی به نیروی مرد

فرهنگ

گردونه گره گرفتار گرفتن

روزگاری بی بگردوش و بچشم تراو هم آمده و بار بزم	از بیخ بزمگسلی - (قرص) است -
گردونه - گاربهای دوپرخنی گرفتار - هر که در خنگ از	و خزان که برای بارکشی ساخته دشمن بدست افتد و آنچه
میشوند آنرا بارکش هم بتازی (اسیر و عاشق)	میکویند -
گردونه - باز بر خاک و ریخته گرفتار - با هر دو زیر ستان	هر چیز را گویند طرح و (تسخیر) کردن و بچنگ
نقشه و بایش دو پارچه آوردن است و بچشم (فرض)	ورنشت مردم و دیگر جانوران کردن هم آمده (سعدی)
که از کیسو گرد و از کیسو شکم گرفته آتش دل در نظر	تورفته میباشند و آنها بتیاری بچرا نگه نکنی آب
کارخانه ساخته شدن فشانند چشم چون جویم -	

گرفتار است

فربنگ

گرفت و گیری گرنب و گرنب گره

گرفت و گیری	خروده گرفتن - خروده گرفتن
و تنگ داشتن	است کسیر توپ و تفنگ است و آن
در کاری و (حجت و ایراد)	آوازهای همیساک نیز که از بهم خوردن
های بیجا و ناروا گرفتن بی	اوه ابرهای ستر برسیاید آنرا
نزد دست است -	غزبنش نیز میگویند اگر پی در پی
گرگ - بایش جانوری است	نباشد و گرنه غرناغرنب
درنده و دشتی از سنگ	است و از همین گونه آواز
درشت تر -	های پی در پی آنچه سخت نباشد
گرما به (حمام) را گویند -	و شنیدنش و گلش و شیرین
گر مجوشی - گرم پرسیدن و	نماید ترخا ترنگ گویندش
گرم بر خوردن و مهربانی بود (مولوی) چرخ در آمد به ترخا	نمودن است با کسی - ترنگ -
گرنب و گرنب - بچم گرنبا گرنب	گروه - بازیر چیز است که

فرهنگ

گروش گروه گروی گریز

نزد کسی گزاشته میشود بر او	گروی - آنچه نزد کسی
پولی که بوام از او گرفته میشود	گروگان - نهاده شود (مربون)
(رهین) -	گرویدن - درآمدن بکیشی
گروش - کنونۀ خویش در است یا خواستن آن -	
آیدنت بکیشی -	گروه - با هر دو زیر آنت که
گروگان - (رهین)	هر دو سر رشته بهم رسند
گروه - همبگ شکوه آنهاست	کیش از پشت دیگر
که در تازی (جماعت و امت	برشته از میان بگزد
و فرقه) میانند -	بتازی (عقدہ) (کتبی) چون
گروها گروه - گروه از پس	رشته فتد گره میانش
گروه که از مردم گوناگون	در نجیه بیفتد زیانش
گروه گروه - دستۀ دستۀ	گریز - از گریختن بیاید که
بر گروه از پی یکدیگر -	روی گردانیدنت از دشمن

فرسنگ

گزار

گریه گز

گریوه

ین

و در رفتن و در مالیدن است

برای جان بدر بردن و خود را این شمرد -

از تباہی رهایی دادن - گ باز

گریوه - کوه پایه و پشته و گز - باز بر اندازه ایست

تل و کوه های کوچک را از چوب یا آهن براس

کوبند - پیمایش زمین یا هر چیز دیگر

گریه - اشک از چشم که بخواهند به پیمایند و آن

ریختن و سرشک از دیده شانزده گره است پاسی

باریدن است و آن نشانه و دو بهره هر دو هر یک

رنج و اندوهی است که گره و در هر فرسنگ

بمل یا کوفت و زخمی است و دوازده هزار گز است

که بتن میرسد و چون خند گزار - بتازی (عبور) چنانکه

نشانه خوشی و شادی گزارگاه و گزرگاه (معبر)

فرنگ

گزارش عزراشت نمودن
گزاریدن

را گویند و نیز بچشم نهنده (عرض و معروض و تعبیر)	است که کنند نهادن خواب گویندش و گزارش
باشد و آن هنگامی است که یافتن (بوقف عرض) رسیدن	با نام چیزی گفته شود که در خواب است -
گزارش یا گزارانیده شدن گزارشت نمودن - (استغنا)	باشد چون (خبر) گزار دادن و (استغنی) شدن
گزاره و وام گزار و مانند و شمار و آنچه بتازند	نماز گزار و خواب گزار و شایسته گزارف - هر چیزی اندازه
اینها مگر اینکه خواب گزار (خبر) (ببالغه و اغراق) گویند	گزاره و وام گزار و مانند و شمار و آنچه بتازند
را گویند که (تعبیر) کنند گزارفیدن و گزارفیدن	را گویند که (تعبیر) کنند گزارفیدن و گزارفیدن
خواب باشد چنانکه گزارف گفتن سخنان بیجائی است	خواب باشد چنانکه گزارف گفتن سخنان بیجائی است
(تعبیر) نام است - که بسی بیش از اندازه	(تعبیر) نام است - که بسی بیش از اندازه
گزارش - آنچه بتازی و پایه گویند باشد -	گزارش - آنچه بتازی و پایه گویند باشد -

فرهنگ

گزید

گزنه گزیت

گزران

گزران - هر چه گزنده و پایدار بیشتر در هنگام شب برای
 باشد و زندگانی که تباری نگاهبانی آسایش و خوشتر
 (معاش) گویندش - مردم در کوچه و بازار میگردند
 گزرانیدن - گزران کردن و بزرگ آمان را سرگزنه
 که (میشست) باشد و پیشکش میگویند میتوان پولیس
 نمودن و نگاه بزرگان در را نورد آن شمرد -
 آوردن چیزی و یکسو کردن گزید - زیان و آسیب و
 بهای کالا که اینروزها (طی) کرد هر چه از آن رنجی یا زخمی
 گویند و یکسو کردن کالاها که (افضل) بتن رسد -
 (مور) باشد - گزیت - بازر بهای آزاد
 گزشته - تازی (ماضی) و زنهارها که تازی (خبره)
 گزنه - سپاه شهری و پاوه میگویند -
 گانیرا گویند که از سوی فرامان گزید - بازر آن زربنگا

فرهنگ

گزیدن گزیده گزین

است که شوهرگان و دیگر گزیده - (مختب)
 پا درم با بتازه ستاند و گزیر - چاره و بچم (صبر و تحمل)
 آنرا بنام چیزی یا برای نیز آمده است و ناگزیر چاره
 کاری بر بدو پیشینه آنها را گویند که بتازی (مجبور)
 میفرایند و آنرا سرگزید نیز (لا علاج) است -
 بگویند و آن هنگامی است گزین - بچم کنند و کرده
 که آن زر را بر هر سری شده گزیدن برود آمده است
 ببندند و نیز گزشته گزیدن چنانکه گزیده و تیر و یکدین بر
 است که دندان گرفتن باشد چیز را گفته اند که بچم کرده شد
 و بایش گزشته گزیدن است و ستایش گزین و
 است که (انتخاب) کردن آسایش گزین و آرام گزین
 باشد - نیز که بچم گزیننده ستایش
 گزیدن - بتازی (انتخاب) و آسایش و آرام باشد

فرهنگ

گفتار گلبانگ گلبانگ مسکن گلوگیر

گفتار - آنچه اینروزها (نطق) گلبانگ مسلمان - (اوان)	و تقریر و محکم و بیان) میان گلبان - درخت گلی را گویند
گفتار - بر آوردن و راندن که نوچه و نوحه باشد زیر چاه	سخن است از زبان و گلفام - آمیخته اسبی (جوب)
سر وادارش -	گل و فام آن کسی
گفته - سخنی است که سروده که رنگ چهره اش ماره کن	شده چنانکه پسند این باشد چه فام بچم گون است
گفته کیت -	که رنگ رخسار را گفته اند
گ بابل	گم بایرمان که (عاریت) باشد
گلزاره - (قطار) را گویند گلوگیر - هر لواله که از انداز	گلبانگ - بر آوازی که دهان بیشتر باشد و دهان
بسته بکش باشد و نیز بچم فراخور آن نبود و هر کاری که	میش از توانائی باشد -
(زدا) آمده است -	

فرهنگ

گنبد

گان گنام

گلوله

گلوله - برپاره کردی را گویند است (یقین) بتازس	گلوله - برپاره کردی را گویند است (یقین) بتازس
بویژه آنرا که از سرب و تانگه (طن و شک)	بویژه آنرا که از سرب و تانگه (طن و شک)
آن میریزند و در توپ و گنام - آواره و در بدری	آن میریزند و در توپ و گنام - آواره و در بدری
تنگ بکار میبرند - را گویند که نامش فرازش	تنگ بکار میبرند - را گویند که نامش فرازش
گله - بازیر (شکوه و شیکا) شود و نیز گردانیدن نام	گله - بازیر (شکوه و شیکا) شود و نیز گردانیدن نام
و بازیر هم رده رده است چنانکه نام دیگری بر خود نهند	و بازیر هم رده رده است چنانکه نام دیگری بر خود نهند
که انبوه اسبان و گاوان گنامی گم شدگی و گردانند	که انبوه اسبان و گاوان گنامی گم شدگی و گردانند
و گوسفندان باشد و بالا نام است -	و گوسفندان باشد و بالا نام است -
سخت نیز درست است گ بان	سخت نیز درست است گ بان
گله چران - چوپان و شبان گناه - بتازی (جرم) (خدا)	گله چران - چوپان و شبان گناه - بتازی (جرم) (خدا)
را گویند - گنهی (وفا) گنای بی تا از گت	را گویند - گنهی (وفا) گنای بی تا از گت
گ بام گدام افکت -	گ بام گدام افکت -
گمان - دوشمان و رخ گنبد - بر کاخی یا خانه	گمان - دوشمان و رخ گنبد - بر کاخی یا خانه

فرنگ

گنج

کنجک گبور

گنده وزو

که والادش آسمان آس	است چنانکه گوی ریش دارد
و گرد بود -	کنجور - (خازن و خزانه) دارد
گنج - آنچه از سیم و زر را گویند -	
و گوهر که در یکجا فراهم	کنجینه - اندوخته های
باشد -	زر و گوهر و دیگر چیزهای گرانبها
کنجایش - (ظرفیت) و را گویند -	
آن اندازه است هر آنکه کندم - همین دانه نام	
را که میش از آن نگیرد و است که در همه رومی زمین	
اگر بیشتر از آن بپایند از	از آن نان میسوزند و میخورند
لبش سرازیر میشود و فرو میرود	(حافظ) پدرم (روضه صوا)
کنجشک - پرده است کوچک	بد و گندم بفروخت پناه خلف
که در همه جای زمین پیدا میشود	باشم اگر من بجوی نفروشم
وزیر گلوی زرشک سیاه	گنده وزومی - وزویدن

فرهنگ

گنگ زبان

گنگ

گنده کی

چیزهای کم بها است همه در آن گنگ که سخن گوید و گویا آنکه سخن
از چندین جای - گوید از نیروی همین برده گان
گنده کی - باز بر بد پوشیدن خواهند بود و بس و برخی
چیزیت از تباهی (فدا) بر آنکه گنگ چیزهایی را
و درایش پناو (نفوذ و تاز) گویند که بیجان باشند و گویا
(هوا) و مانند اینها و با پیش آنچه را که جان دار است
ستبری و درستی - چه سخنگو باشد چه نباشد
گنگ - با پیش لال که و ازین یکی اسب و دیگر
دو شمان گویا باشد بتاز جانوران نیز بشمار برده گان
(ابکم) و آن کسی است خواهند بود که در چم گویا نهفته
که با زبان خاموش از است -
مادرزاده است و از خواسته گنگ زبان - جانورانی که
مردم گنگ آن چیز را گویند زبان گویایی ندارند مگر گوش

فرهنگ

گنه گنسیا گوار گواره

دارند آنرا زبان بسته هم	آنجا هر دو سر دیگر آن چوبها
میگویند -	را که کشاده است بر زمین
گنه - با پیش بچم گناه است	نهاده رسیمانی را که بر یک
گنه گار - (مجرم)	سرش سنگ کوچکی بسته
گنه کاری - (جرمه)	شده است بر آن مخ سیاو
گنسیا با پیش دو پارچه	و از آن بند و پستی و اندا
چوب تراشیده همان	بند و پستی زمین را می شناسند
است یا آهن و برنج پرداخت	گ با و
شده به درازی که خواهند دیگر گوار -	هر خرد و بچسب خوشتره
آن هر دو را بیکدیگر چنان	را گویند که درها ضمه هم
پیوند می دهند که بسان	کلیه داشته باشد -
کشاده میشود پس بیان	گوار را و گوارنده - بره
پیوسته جای آن میخی میگویند	سازگار نش بود و آبی که

فرهنگ

گواه گورخانه کورستان کوسائی

شیرین و سبک باشد	خود برای خود بسازد.
گواه - بتازی (شاه)	کورستان - جایی که مردگان
گود - بازر (عمیق) چه در آب را خاک میکنند.	
و چه بر خاک -	کوریده - از آیین افتاده
گودال - جایی از زمین است	شده بویره دسته‌های
که گود شده باشد آنرا مغاک	ریمان و رشته‌های
تیر میگویند -	دسته بسته که از آیین برفتند و
گور - با پیش زمین گود و در هم بر هم شوند.	
جایی که مرده را بنجاک می‌سپارند کوریده‌گی - از آیین افتاده	
و خردشتی که آنرا گوره خردشتن و در هم بر هم شده‌گی	
هم میگویند -	است -
گورخانه - خانه ایست که کسی	کوسائی - یگونی دروشی
در کورستان پیش از مردگان	بیا شدند از هندوان

فرنگ

گوشوار و گوشواره

گوش

که زن نیکیبرد مگر اینکه تو انگیزد پراوار زنی ب وین پهنه	و پول بسود میدهند و گویونه بیکران یکی گوشش زمین
بازرگانی هم میکنند و پسر و کاسته گوشه نیز آمده	سیرا گرفته می پرورند و چلیچ همچون سه گوش و چا گوش
خود میسازند -	و بچم بندور و چشم برآه
گوشش - همین دو سوراخ هم بست که تباری (فتخر)	که بر هر دو سوی راست و چپ گونیدش -
سرافتاده اند و از رگ زین گوشوار و گوشواره - زیورست	آوازها شنیده میشوند که زنان گوشش خود را
همه گوشیم تا چه فرمائی سوراخ کرده در آن میاوی	با آنکه بزاری برده هوش زین و تیز بر بالاخانه که بر دو سو
نائی نکند و می فراموش زین تالارها و ایوانها می سازند	شش سوی جهان بود و گزیده دستک و روزنامه

فرهنگ

گوشه گوشه زدن گوشه کار گرفتن گوشمال

گوشه کار گرفتن - یاری	ایاره است -
گوشه کناره و کنج گرفتن کردن است کسی را در چیزی بکسی در پرده تبار کاری که دارد -	گوشه کناره و کنج گرفتن کردن است کسی را در چیزی بکسی در پرده تبار کاری که دارد -
گوشه گرفتن یا گزیدن -	(زاویه و کنایه) و پاره چوب
گوشه بستن است از کتی تراشیده است که تارها کناره بستن است از کتی تراشیده است که تارها	تراشیده است که تارها
چنگ را بر آنها می بندند و بکنج تنها نشستن (ازرو)	چنگ را بر آنها می بندند و بکنج تنها نشستن (ازرو)
بسیگام کوک کردن چنگ (سعدی) گوشه گرفتن	بسیگام کوک کردن چنگ (سعدی)
از چکاندن آنها تارها شل و سفت میشوند -	از چکاندن آنها تارها شل و سفت میشوند -
گوشه پشت (طلایی) گوشه	گوشه پشت (طلایی)
گوشه زدن - سخن از رو نشین است -	گوشه زدن - سخن از رو نشین است -
سزانش گرفتن است گوشه گزین - (خلوت)	سزانش گرفتن است گوشه گزین - (خلوت)
مکر در پرده (کنایه و طعن و نشین و (ننزوی) را گویند	مکر در پرده (کنایه و طعن و نشین و (ننزوی) را گویند
گوشمال - مالیدن گوش	گوشمال - مالیدن گوش
	(استهزا)

فرزنگ

گول گوناگون کونگون گونی

بچه گان است هتکایک (مختلف)	
کنایه کنند و چاندن	گوناگون - بجم گوناگون است
کوشه چنگ و تار است که (مختلف النوع) باشد	
در آنگاه که تارهایش از گونه - نوزد چهارش در	
هم آهنگی بفتند و سزا تازی (عارض خد لون و	
دادن سرشان است نوع است -	
چون نافرمانی کنند و آنچه گونی - پارچه ایست که از	
بتازی (تویخ و تنبیه ریشه درخت بافته از آن	
و تادیب) میگویند -	پلیه و تاجه و جوال میدوزند
گول - کودن و نادان و برج و گندم و نخود و	
و ساده دل و بخوراکویند مانند اینها در شان کرده	
و بجم فریب نیز آمده است سرشان را میدوزند و از	
گوناگون - (متنوع نوع گونی جانی بجائی در بارکش	